

دکتر احمد ساعی*

ساختار توسعه نیافتگی

چکیده: موضوع مقاله حاضر بررسی ساختار توسعه نیافتگی است و می‌کوشد برای این سؤال اصلی پاسخ مستدل و مستندی بیابد که علت رشد صنعتی بعضی از کشورهای پیشتر رشد نیافته در مقابل تعمیق توسعه نیافتگی دیگر کشورها چیست. همچنین به دو سؤال مکمل نیز پرداخته شده است: اولاً، چه عواملی موجب تفاوت بین نتایج این اقدامات آگاهانه و ارادی برای توسعه شده است؛ ثانیاً، از لحاظ نظری، کدام یک از استراتژیهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات می‌تواند کشورهای توسعه نیافته را از چنبره وابستگی و عقب ماندگی نجات دهد. پژوهشهای منجر به این مقاله موجب تقویت این استدلال شده است که در صورت وجود مزیت نسبی در عوامل تولید، استراتژی توسعه صادرات می‌تواند ضمن مهار و محدود کردن آسیب پذیریهای داخلی، کشور را از چنبره عقب ماندگی و وابستگی یک سویه نجات داده، زمینه را برای وابستگی متقابل فعالانه با دیگر واحدهای بین المللی فراهم آورد.

برداشتهای نظری درباره ساختار توسعه نیافتگی را می‌توان به دو مکتب کلی لیبرالی و مارکسیستی تقسیم کرد. در دیدگاه لیبرالی اصولاً سیاست به عنوان متغیر مستقل محسوب شده و عامل اقتصادی به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شود. به علاوه، مسئولیت عقب افتادگی صرفاً به عهده ناکار کردیهای داخلی گذاشته می‌شود. زمانی که سخن از نقاط قوت بازیگران فوق ملی چون شرکتهای چند ملیتی به میان می‌آید، دانشمندانی چون ورنون از این مکتب فکری، توسعه را در گرو تعدیل حاکمیت در جهت

ایجاد فضای مناسب برای فعالیت شرکتهای فراملی می‌شناسند. (۱) این طیف از نظریه‌ها را حسین سیف‌زاده به شش مورد: کارکردگرایی ساختاری، بسیج اجتماعی، تصمیم‌گیری عقلایی، رهبری، بحران و دموکراسی انجمنی تقسیم کرده است. (۲) بر عکس مکتب لیبرالی، درباره دیدگاههای مختلف در مکتب مارکسیستی نمی‌توان به اجمال سخن گفت؛ مثلاً مارکسیست‌های ارتدوکس، ساختارگراها و نئومارکسیستها عامل اقتصادی را زیربنا و سیاست را روبنا محسوب می‌کنند. در این نظریات به جای در نظر گرفتن عوامل داخلی برای معضل عقب‌ماندگی، عامل سرمایه‌داری بین‌المللی مسؤل توسعه نیافتگی کشورهای جنوب به حساب می‌آید. اصولاً درباره نقش زیربنایی اقتصاد سه تعبیر گوناگون از سوی مارکسیست‌ها ارائه شده است. حسین بشیریه سه تعبیر ذکر شده را به شرح زیر فهرست می‌کند:

۱. تعیین‌کنندگی یک‌جانبه

۲. تمثیل دیالکتیکی یا تعیین‌کنندگی دوجانبه و تعامل زیربنا و روبنا

۳. تعیین‌کنندگی همه‌جانبه (۳)

درباره نقش عامل بین‌المللی، نظریه‌های توسعه نیافتگی را عمدتاً می‌توان به دو مکتب وابستگی و مکتب جهان‌گرا تقسیم کرد. مکتب وابستگی نیز خود به دو گروه کلاسیک و تجدیدنظر طلب تقسیم می‌شود. وجه تمایز این دو گروه نظریه پردازان وابستگی عمدتاً از بدینی فلسفی گروه اول و خوش‌بینی فلسفی گروه دوم در خصوص امکان‌رهایی از وضعیت توسعه نیافتگی، ضمن حفظ ساختار روابط فراملی دو گروه از کشورهای مرکز و پیرامون، ناشی می‌شود. طرفداران مکتب وابستگی از جمله سمیرامین، پل سوئیزی و پل باران معتقدند که با تداوم رابطه ساختاری بین مرکز و پیرامون امکان‌رهایی از توسعه نیافتگی در عمل محال است.

گروه دیگر که به مکتب توسعه وابسته تعلق دارند معتقدند که در صورت اتحاد سه‌گانه بین سرمایه‌داری بین‌المللی، دولت اقتدارگرا و سرمایه‌داری داخلی توسعه امکان‌پذیر است. وجه مشترک تعبیری که کاردوزو و فالتو (۴) گیلرمو اودانل (۵) و پیترو ایوانس در این دید خوش‌بینانه ارائه می‌کنند آن است که صرفاً سرمایه‌داری بین‌المللی است که قدرت فشار آوردن و در نهایت مجاب کردن دولت به ایجاد امنیت اقتصادی در

داخل را دارد و نیز تنها پس از مشاهده امنیت اقتصادی است که سرمایه داران جرأت سرمایه گذاری صنعتی پیدا می کنند. البته هر یک از این نگرشها خود در مورد عوامل مؤثری که این زمینه را مهیا می کنند اختلاف نظر دارند.

در مقابل دو گروهی که به مکتب وابستگی وفادار باقی ماندند، گروهی از اندیشمندان اصولاً قالب فکری نظریه وابستگی را برای تبیین تحولات فعلی داخلی و بین المللی مکفی ندانستند. این گروه از نظریه پردازان چهارچوب نظری جدیدی تحت عنوان نظریه نظام جهانی بنیان نهادند. آنها در ابتدا وابسته به نظریه وابستگی بودند، ولی به بازبینی دیدگاه سابق خود علاقمند شدند. در این طیف فکری، افرادی چون آندره گوندر فرانک و امانوئل والرشتاین (۶) معتقدند که چنانچه بازیگران توسعه نیافته بتوانند قواعد بازی اقتصاد بین الملل را فعالانه درونی کنند، خواهند توانست در بلندمدت منزلت خود را در صحنه بین المللی تغییر دهند. (۷)

علاوه بر تحول در حوزه های نظری، در صحنه تاریخی نیز پدیده عقب ماندگی دچار تحولات بنیادی شده است. این تحول را می توان در بستر عکس العمل های تاریخی نسبت به ساختار وابستگی مطالعه کرد. مطالعات مقایسه ای نشان می دهد که عکس العمل نسبت به ساختار وابستگی در دو وجه نمود یافته است. گروهی از کشورهای افراطی چون کوبا، یمن جنوبی و کره شمالی به عکس العمل انقلابی و افراطی علیه همکاری با شرکتهای چندملیتی و کشورهای مرکز اقدام کردند. در مقابل، گروهی دیگر از کشورهای آسیای جنوب شرقی و امریکای لاتین به ترتیب با تعامل فعالانه و منفعلانه با شرکتهای چندملیتی به دو نتیجه کاملاً متفاوت رسیدند. کشورهای آسیای جنوب شرقی به سرعت مراحل عقب افتادگی را پشت سر گذاشتند؛ موقعیت مناسبی در تقسیم کار جهانی کسب کردند. بر عکس، در برخی کشورهای امریکای لاتین مانند برزیل، تعامل منفعلانه با کشورهای مرکز موجب مشکلات عمیق اقتصادی شد.

تقابل نظریات و نمونه های تاریخی بس متفاوت مذکور را معمولاً دانش پژوهان اقتصاد سیاسی صرفاً با توجه به ایدئولوژیهای متعارض بررسی می کنند؛ که در واقع بسیار گمراه کننده است. البته با عنایت به موج جدیدی که نسبت به بازبینی برنامه های اقتصادی در سطح جهانی پدید آمده است، این پژوهشگر زمینه را برای بررسی

غیرایدئولوژیک ساختار توسعه نیافتگی مساعد می بیند. به منظور جلوگیری از سقوط در هر یک از ایدئولوژیهای متعارض، این پژوهشگر می کوشد از لحاظ موضوعی، مکانیسم توسعه نیافتگی را به لحاظ ساختاری بررسی کند. سؤال اصلی این پژوهش آن است که علت رشد صنعتی بعضی از کشورهای توسعه نیافته در مقابل تعمیق توسعه نیافتگی بعضی دیگر از کشورها چیست. دو سؤال مکمل پژوهش حاضر این خواهد بود: اولاً چه عواملی باعث چنین تفاوتی شده اند؛ ثانیاً کدام یک از استراتژیهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات توانسته است کشور توسعه نیافته را از چنبره وابستگی نجات دهد. فرضیه نگارنده این است که در صورت وجود مزیت نسبی در عوامل تولید، استراتژی توسعه صادرات می تواند با محدود نگه داشتن آسیب پذیریهای داخلی، کشور را از چنبره عقب افتادگی و توسعه نیافتگی نجات دهد. به منظور بررسی صحت این فرضیه طی دو گفتار ابتدا چگونگی تکوین و تحول ساختار توسعه نیافتگی توصیف می شود و سپس با استناد به این ساختار تأثیر استراتژیهای مختلف بر رهایی کشور توسعه نیافته از معضل توسعه نیافتگی مورد بررسی قرار می گیرد.

چگونگی تکوین ساختار توسعه نیافتگی

ساختار توسعه نیافتگی فعلی جهان تابعی از توسعه صنعتی اروپا در قرن ۱۸ است. این تحول، اقتصاد جهانی را دچار اختلال نمود و بر توسعه اقتصادی سایر مناطق جهان اثر گذاشت. تأثیر توسعه اقتصادی اروپا بر اقتصاد جهانی سه بعد داشت: اول اینکه توسعه اروپای غربی در داخل ساختار تقسیم کاری که در عصر اقتصاد «مرکانتلیسم»^۱ به وجود آمده بود صورت گرفت. ویژگی این توسعه از بین رفتن اقتصاد پیشه وری قبل از دوره سرمایه داری و جذب عوامل تولید آزاد شده به وسیله بخشهای اقتصادی با کارآیی بیشتر بود. فرایند چنین نقل و انتقالی به شرح زیر قابل شناسایی است:

۱. عرضه محصولات بیش از توان جذب در اقتصاد موجب پدیده کم مصرفی شد. در

عکس العمل نسبت به این پدیده، صاحبان صنایع ناچار می شدند به عنوان اقدامی

پیشگیرانه با استخدام تکنولوژی سرمایه‌بر و اخراج کارگران، بیکاری را تشدید کنند و این در عمل موجب شد کالای تولیدشده شرکت‌های صنعتی بسیار ارزاتر از کالای خام در کشورهای عقب‌مانده تولید شود.

۲. تلاش برای کسب موقعیت رقابتی از سوی این کشورها موجب شد آنان تلاش کنند این تکنولوژی پرهزینه را در ازای فروش مواد خام ارزان قیمت از اروپا وارد کنند. دوم اینکه توسعه اقتصادی صنعتی اروپا به رقابت‌های امپریالیستی بر سر تصرف سرزمین‌های غیراروپایی در سراسر جهان انجامید. عوامل چندی در این توسعه‌طلبی مؤثر بودند: در مورد سرزمین‌هایی چون استرالیا و غرب آمریکا، نقش اصلی را «طلا» بازی کرد. انقلاب در راه‌های حمل‌ونقل این امکان را به وجود آورد که از فواصل دور «غله» در رقابت با محصولات داخلی وارد بازارهای اروپا گردد. مسأله مذکور عاملی تعیین‌کننده در زمینه‌های دیگر نیز بود. جمعیتی که به مناطقی چون استرالیا، کانادا و آمریکا مهاجرت نمودند همراه خود تکنولوژی و عادات مصرفی اروپایی را نیز بردند. به دلیل وفور منابع طبیعی، این گروه از کارآیی و درآمد سطح بالایی برخوردار شدند. سوم اینکه شکل توسعه‌طلبی اروپای صنعتی حرکت به سوی مناطق دارای سکنه بود که در برخی از آنها تراکم جمعیت بسیار بود. تماس اقتصادهای سرمایه‌داری با این مناطق به شکل یکسانی صورت نگرفت. (۸) در برخی مناطق ایجاد روابط تجاری، منافع اروپا را حداکثر می‌ساخت و در مواردی هم، منافع با تشویق تولید مواد خاصی تضمین شد که تقاضا برای آن در مراکز صنعتی افزایش می‌یافت. (۹)

اثر توسعه سرمایه‌داری بر ساختار پیشین این مناطق متفاوت بود. در واقع تحت تأثیر شرایط محلی، گونه‌های نفوذ سرمایه‌داری و نیز دامنه شدت این نفوذ متفاوت بود. با وجود این، در همه موارد نفوذ سرمایه‌داری به ایجاد ساختاری ناهمگون و دوگانه منجر شد. وجهی از این دوگانگی حاوی رفتاری کاملاً مشابه با نظام سرمایه‌داری بود و وجهی دیگر از ویژگی‌های نظام ماقبل سرمایه‌داری حکایت می‌کرد. پدیده توسعه نیافتگی امروز دقیقاً نشان‌دهنده این نوع از دوگانگی اقتصادی است.

نتایج ناشی از این دوگانگی در اقتصاد در مناطق مختلف متفاوت است؛ از جمله اینکه میزان تأثیر بخش جدید وارداتی بر ساختار کهنه اقتصادی اساساً به اهمیت نسبی

درآمدی بستگی دارد که بخش مذکور در دسترس جامعه قرار می‌دهد. مثلاً حجم نیروی کاری که مؤسسه سرمایه‌داری جذب می‌کند یا سطح مزد واقعی‌ای که ارائه می‌دهد و همچنین کل مالیاتی که پرداخت می‌کند به یکدیگر بستگی دارند. در مراحل اولیه، مالیات اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا اغلب برای جذب سرمایه خارجی معافیت مالیاتی وجود دارد. در مقابل سطح مزد واقعی را هم شرایط زندگی در منطقه‌ای که مؤسسه در آن جدید ایجاد شده تعیین می‌کند. این مزد با کارآیی کارگر در فعالیت جدید اقتصادی هیچ رابطه دقیقی ندارد؛ بلکه به سبب عرضه بسیار کشش‌پذیر کارگر، لازم است مزد در مؤسسه سرمایه‌داری از متوسط مزد در منطقه بالاتر باشد.

از لحاظ نظری یکی از عوامل مؤثر بر اقتصاد توسعه‌نیافته تعداد کارگر جذب شده در بخش سرمایه‌داری وابسته است، اما تجربه نشان می‌دهد که در این روند تعداد کارگران نقش چندان قابل ملاحظه‌ای ایفا نمی‌کند. نکته این است که هسته سرمایه‌داری با ساختار اقتصادی کهنه در کشور پیرامون پیوندی پویا نمی‌خورد و سود ایجاد شده در اقتصاد محلی مجدداً در اقتصاد بومی سرمایه‌گذاری نمی‌شود، بلکه به خارج انتقال می‌یابد. در مواردی هم نظیر برزیل فعالیت صادراتی تا اندازه‌ای توسط سرمایه‌داری داخلی کنترل می‌شود.

بدیهی است که پیچیدگی اوضاع در همه کشورهای پیرامون یکسان نیست. در ساختارهای ساده‌تر توسعه‌نیافتگی، مزدهایی که بخش تولیدکننده کالاهای صادراتی به کارگران می‌دهد به عنوان تنها عامل پویا در اقتصاد عمل می‌کند. دوری از صادرات خود موجب افزایش جریان پول می‌شود. از این رهگذر، جذب عوامل تولیدی‌ای که قبلاً در بخش صادرات رشد نمی‌کرد امکان‌پذیر می‌شود. اما رشد خیل عظیم کارگران بیکار اجازه نمی‌دهد که درآمد حاصله از مزد مزبور تنگناهای اقتصادی را برطرف کند. بر عکس وجود انبوه کارگران بیکار موجب بحران توزیع در این کشور می‌شود. به قول لُس، نوعی اشرافیت کارگری به وجود می‌آید که به تعارض میان نیروهای کار دامن می‌زند. این بخش حتی زمینه را برای استثمار پرولتاریای داخلی - به خصوص خیل بیکاران - افزایش می‌دهد. به علاوه با بیکار شدن بخش بزرگی از کارگران، تقاضا نیز کاهش می‌یابد و در نتیجه تقاضا نسبت به تولید محدود می‌شود. در ساختارهای پیچیده‌تر کشورهای

پیرامون، وضعیت به گونه دیگری نمایان می شود و توسعه نیافتگی ای شکل می گیرد که در آن یک هسته صنعتی در پیوند با بازار داخل وجود دارد و چه بسا واکنش های انباشت باعث تغییر ساختار اقتصاد شوند؛ به هر حال عامل اصلی پویایی فرآیند همچنان تقاضای خارجی است.

با اذعان به این امر که تفاوتی اساسی در ماهیت تأثیر این تقاضای خارجی وجود دارد بدین ترتیب که اثر آن در داخل چندبرابر می گردد و با افزایش درآمد از خارج، سود واحدهای صنعتی داخلی مرتبط با بازار داخلی نیز افزایش می یابد؛ سرمایه گذاری در داخل این هسته، افزایش یافته و سطح درآمد پولی را مجدداً افزایش می دهد و به طور کلی اهمیت نسبی بخش معیشتی کاهش می یابد. افول کشاورزی ایران پس از انقلاب سفید، شاهدی بر این مدعا است. (۱۰) در چنین وضعیتی حتی اگر بسط بخش خارجی، بالاترین ظرفیت واردات و قدرت رقابت کالاهای وارداتی نیز همراه باشد، نمی توان انتظار داشت که این افزایش ظرفیت با رشد ضریب افزایش درآمد داخلی همراه باشد.

تعامل دو بخش فعال در تولید نیازهای داخلی و خارجی را به آسانی نمی توان شرح داد. گاه اتفاق می افتد که ظرفیت وارداتی به خاطر کاهش قیمت محصول صادراتی کاهش می یابد. چنانچه درآمد پولی در سطح بالای قبلی ثابت بماند ولی از ظرفیت وارداتی کاسته شود، نرخ ارز نیز کاهش خواهد یافت. در این وضعیت، بخش صنعتی رونق می یابد، ولی سوددهی بخش صادراتی افول می کند. به لحاظ کاهش درآمد پولی می توان انتظار داشت سوددهی بالای صنایع مرتبط با بازار داخلی تا حدی اسمی باشد تا رسمی. به علاوه به لحاظ افزایش نرخ ارز، هزینه استهلاک و جایگزینی تجهیزات وارداتی به طور فزاینده ای بر سود حاصله اثر منفی می گذارد. در نتیجه با افزایش قیمت تجهیزات وارداتی، میل به سرمایه گذاری در بخشهای غیر صنعتی، از جمله تولید مسکن، یا صنعتی غیر وابسته، مانند واحدهای بخش واردات، افزایش می یابد. به علت اینکه سرمایه گذاریهای مذکور باعث تغییر دائمی ساختار اشتغالزایی در بخش تولیدی جامعه نمی شود، افزایش نسبی قیمت تجهیزات وارداتی فرآیند رشد را متوقف می کند. بالاترین مرحله در توسعه نیافتگی زمانی فرا می رسد که هسته صنعتی تولید خود را متنوع ساخته، بتواند بخشی از تجهیزات مورد نیاز را تولید کند تا ظرفیت تولید نیز افزایش یابد.

البته رسیدن به این توانمندی به معنی آن نیست که هسته صنعتی مرتبط با بازار داخل را به طور خودکار به عامل پویای اصلی تبدیل کند. فرآیند طبیعی توسعه صنعتی عمدتاً به جایگزینی واردات منتهی می‌شود. پویایی در تقاضای موجود، که عمدتاً تحت تأثیر عامل خارجی ایجاد می‌شود، وضعیتی متفاوت نسبت به اقتصادهای صنعتی ایجاد می‌کند. در اقتصاد صنعتی، ابداعات و اختراعات وارد فرآیند تولید می‌شوند. در چنین نظامی که قادر به تولید بخش اعظمی از کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز برای افزایش ظرفیت تولیدی خود است، حتی اگر ظرفیت واردات نیز کاهش یابد، فرآیند رشد ممکن است برای مدت زمان طولانی‌تری ادامه یابد. البته تحت چنین شرایطی توسعه با فشارهای تورمی همراه خواهد بود.

تجزیه و تحلیل فوق نشان می‌دهد که توسعه نیافتگی لزوماً یک مرحله از فرآیند شکل‌گیری اقتصاد سرمایه‌داری جدید نیست؛ بلکه فرآیند خاصی است که از نفوذ واحدهای سرمایه‌داری جدید در ساختار سنتی و کهنه ناشی می‌شود. توسعه نیافتگی به اشکال مختلف و در مراحل مختلف به وجود می‌آید. ساده‌ترین حالت در ساختار کشورهای پیرامون آن است که نوعی دوگانگی بین شرکتهای خارجی تولیدکننده کالاهای صادراتی و طیف وسیعی از فعالیتهای معیشتی ظاهر می‌شود و این دو بخش نامتجانس به طرز نامطلوبی در کنار هم قرار می‌گیرند. در صورت بروز یک تعادل ایستا، این وضع ممکن است برای مدت زمان طولانی ادامه یابد. برزیل نمونه یک ساختار پیچیده توسعه نیافتگی است. برعکس نمونه ساده، در برزیل سه بخش اقتصاد موجود - اول ساختار معیشتی، دوم ساختاری با جهت‌گیری صادراتی و سرانجام هسته صنعتی مرتبط با بازارهای داخلی - به اندازه کافی تنوع محصولاتی دارد. این تنوع محصولاتی می‌تواند بخشی از کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز برای رشد خود را تولید کند. امید می‌رود که منبعی مرتبط با بازار داخلی بتواند با تحکیم روند جایگزینی واردات قدرت رقابت با تولیدکنندگان خارجی را به دست آورد.

هدف اصلی صنعتگران داخلی آن است که کالایی مشابه کالای وارداتی تولید کنند و با بکارگیری روشهای تولیدی می‌کوشند قدرت رقابت با تولیدکنندگان خارجی را به دست آورند. در چنین وضعیتی ساختار قیمت‌ها نسبت به ساختار قیمت‌های

بین‌المللی حساسیت پیدا می‌کنند. از این رو ابداعاتی تکنولوژیکی که بتواند قدرت رقابت کشور را نسبت به کشورهای صنعتی افزایش دهد از ارجحیت برخوردار می‌شود. در نتیجه، تأکید اقتصادی کشور بر تحول در ساختار تکنولوژی جدید، ابزاری نیست که بتواند با جذب بخش معیشتی، اقتصاد درون‌زا ایجاد نماید. حاصل چنین وضعیتی این است که ساختار شغلی کشور به کندی تغییر می‌کند. فقط بخش کوچکی از جمعیت تحت تأثیر توسعه قرار می‌گیرد و اهمیت بخش معیشتی به آرامی کاهش می‌یابد. در اقتصادی که به میزانی از تنوع در تولید دست‌یافته است، می‌توان انتظار داشت که سهم بخش صنعتی آن، شبیه تولید صنعتی در کشورهای توسعه‌یافته، رشد نماید. اما در عوض احتمال آنکه ساخت شغلی قبل از سرمایه‌داری حاکم باشد و بخش عظیمی از جمعیت از مزایای توسعه بهره‌ای نبرند بسیار زیاد است. (۱۱) با این تفاسیل می‌توان نتیجه گرفت که پیگیری سیاست صنعتی شدن چه از طریق سیاست جایگزینی واردات و چه از طریق سیاست توسعه صادرات در دو گروه کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته می‌تواند به طریقی برای کشورهای که در قالب جغرافیایی توسعه‌نیافتگی قرار می‌گیرند، به‌طور یکسان مسأله‌ساز باشد.

استراتژی جایگزینی واردات و تغییرات ساختاری

حرکت نیروی کار و سرمایه بین بخش‌های عمده اقتصادی مهمترین عامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی است. حرکت نیروی کار از فعالیتهایی که کارآیی پایین دارند، مثل بخش‌های کشاورزی، به مشاغلی که کارآیی بالایی دارند، مثل صنعت، عامل اصلی رشد اکثر کشورهای غربی در نیمه اول این قرن بوده است. در ذیل این تحول را بررسی می‌کنیم. ابعاد قابل توجه بخش کشاورزی در اغلب کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که این کشورها نیز می‌توانند مانند وضعیت قرن نوزده و اوایل قرن بیستم در کشورهای توسعه‌یافته از فرصتهای مشابه استفاده کنند. این تشابه به معنی نفی تفاوت بین این دو دسته از کشورها نیست. لازم است به یک ویژگی عمده کشورهای توسعه‌یافته اشاره کرد: حرکت نیروی کار از کشاورزی به صنعت با رشد سریع کارآیی کارگران باقیمانده در بخش کشاورزی همراه بوده است. امری که امروزه در مورد کشورهای توسعه‌نیافته

صادق نیست. کارآیی در کشاورزی در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته از جمله ایران قبل از انقلاب افزایش نیافته است. به این دلیل در کشورهایی که مهاجرت سریع روستا به شهر را تجربه کرده اند در برخی موارد تولید کشاورزی کاهش یافته است.

علاوه بر این امروزه بخش بزرگی از کارگران کشاورزی مشاغل جدید را، نه در بخش صنعت، بلکه در بخش خدمات می یابند که سطح پایین کارآیی در آن بر ساختار اقتصادی این گونه از کشورها تأثیر بسیار دارد. جدول زیر تغییرات ساختاری را بر حسب سهم فعالیت های اقتصادی در تولید ناخالص داخلی نشان می دهد.

ناحیه	سال	کشاورزی	صنعت	خدمات	سایر
کشورهای توسعه یافته	۱۹۷۰	۴/۳	۲۵	۵۴/۵	۱۶/۲
متکی به بازار	۱۹۸۵	۳/۶	۲۵/۴	۵/۸	۱۲/۲
کشورهای توسعه نیافته	۱۹۷۰	۲۰/۳	۱۵/۶	۳۷/۸	۲۶/۳
	۱۹۸۵	۱۵/۸	۱۷/۹	۴۳/۹	۲۲/۴

Source: *Third World Economic Hand Book*, Euromonitor 1989 Chap 1.

در کشورهای توسعه نیافته به لحاظ اینکه انتقال نیروی کار از بخش کشاورزی با افزایش کارآیی کارگران باقیمانده همراه نیست و همچنین به سبب آنکه دیگر کارگران غالباً به بخش با کارآیی پایین خدمات انتقال می یابند، تغییر ساختاری با مشکل گذارسازی به جمعیت همراه می باشد. در برخی از کشورهای آسیایی رشد بخش خدمات با توسعه اقتصادی همراه بوده است. بخش خدمات در این کشورها شامل فعالیت هایی چون خدمات مالی، کشتیرانی، بیمه و مواردی از این قبیل بوده است؛ نه آن چیزی که تحت عنوان «خدمات معیشتی» معرفی می شود.

سومین امکان ناشی از اثر توسعه صنعتی اروپا بر کشورهای دیگر جهان آن است که رابطه با مرکز، یک نوع ساختار اقتصادی توسعه نیافته را در این قبیل کشورها به وجود می آورد؛ بدین ترتیب که کشور صادرکننده تک محصولی که عمدتاً به صادرات مواد خام و اولیه محدود شده است، به دام واردکنندگان کلیه کالاهای دیگر می افتد. در این ساختار ساده، هدف صنعتی شدن به تعمیق سیاست جایگزینی واردات می انجامد. در این دو

مرحله اقتصادهای توسعه نیافته با مسائل و مشکلاتی روبه‌رو می‌گردند که در اینجا به‌طور خلاصه به آنها اشاره می‌کنیم.

الف. کشورهای توسعه نیافته و بخش خارجی

زمانی که کشوری تولیدکننده و صادرکننده یک ماده اولیه است، این مسأله که تخصص در تولید و صدور آن باعث توسعه در سایر بخشهای اقتصادی می‌شود یا خیر به اثر ارتباطی^۱ و پیوند این بخش‌ها با بخش‌های دیگر بستگی دارد. ارتباط و پیوند به دو شکل پیشینی و پسینی بروز می‌کند. مثلاً اگر استخراج و صدور نفت کشور باعث ایجاد پالایشگاهها و دیگر بنگاههای تولیدی محصولات نفتی شود، «ارتباط پیشینی» وجود دارد؛ اما اگر استخراج و صدور نفت باعث بوجود آمدن شرکتهای تولیدکننده ابزار استخراج گردد، «ارتباط پسینی» وجود دارد. برخی از اقتصاددانان معتقدند که این دو شکل از ارتباط در موارد اولیه بسیار ضعیف‌تر از مورد تقسیم کار صنعتی است. یک نمونه از مواردی که نشان‌دهنده ارتباط بسیار ضعیف تولید و صدور مواد اولیه می‌باشد موردی است که در آن مواد معدنی یک کشور به وسیله شرکتهای خارجی بهره‌برداری می‌شود؛ علاوه بر این، ماشین‌آلات مورد نیاز را از خارج وارد کرده، سرمایه را از کشور خارج می‌کند و اقدام به ایجاد واحدهای توزیع کالا، بانک، راه آهن و تسهیلات بندری می‌کند و این خدمات را از مؤسسات محلی خریداری نمی‌نماید. بدتر آنکه مشاغل مرتبط با صنعت مزبور عمدتاً توسط خارجیان اشغال می‌گردد. این گروه نیز پس‌انداز خود را به خارج از کشور محل خدمت انتقال می‌دهند. این گروه از متخصصان خارجی در زمان اقامت خود در کشور پیرامون نیز تمایل بسیار به خرید کالاهای وارداتی دارند. از این گذشته ممکن است شرکت سود سهام به سهامداران خارجی یا بهره‌وام به شرکت مادر در خارج نیز پردازد. در چنین مواردی، پول بسیار اندکی در کشور مالک مواد اولیه معدنی خرج می‌شود. در نتیجه برآیند اثر ارتباط پیشینی یا پسینی در این‌گونه کشورها محدود می‌باشد. تأسف‌بار اینکه غالب کشورهای صاحب مواد معدنی حق امتیاز یا بهره

مالکانه‌ای را که از رهگذر صادرات مواد اولیه به دست می‌آورند صرف خرید تسهیلات می‌کند. این امر موجب افزایش مصرف در اقتصاد داخلی شده و در نتیجه میزان نرخ سرمایه‌گذاری را بسیار محدود می‌کند. کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس بهترین نامزد این سیاست هستند. (۱۲)

ب. نقش ارتباط و تعدیل ساختاری

وجود یا فقدان ارتباط پیشینی یا پسینی تعیین‌کننده بیش از وجود تراز پرداختها و نیاز احتمالی برای تعدیلات ساختاری حائز اهمیت است. در وهله نخست، صدور مواد خام باعث مازاد تراز پرداختها می‌گردد. با کامل شدن مرحله توسعه، اثر صدور مواد خام بر تراز پرداختها به شکلی مشخص تغییر می‌کند. در صورت نبود تقاضای خارجی برای محصول، گذشته از آنکه مشکل ارتباط نامؤثر به وجود می‌آید، دریافت ارزی ناشی از صدور مواد معدنی بر حسب مقادیر واقعی نیز راکد می‌شود. اگر سایر صادرات افزایش نیابد، حجم واردات نیز به خاطر کمبود ارز خارجی که از ثابت ماندن حجم صادرات ناشی می‌شود، ثابت می‌ماند. اما چون در اثر ثابت ماندن تقاضا برای واردات، تولید ناخالص داخلی رشد نمی‌کند، وضعیت اقتصادی بدتر نخواهد شد؛ چنانچه بتواند ارتباط پیشینی و پسینی ایجاد کند، می‌تواند باعث افزایش سرمایه‌گذاری در آن بخشهای غیرصادراتی نیز بشود.

اما سرمایه‌گذاری در این بخش‌ها نیاز به کالاهای سرمایه‌ای جدید دارد که باید از خارج وارد شود. پس این شکل از ارتباط می‌تواند باعث افزایش تقاضا برای واردات گردد. مورد یاد شده از مازاد تراز خارجی، در مراحل نخست، صادرات را کاهش می‌دهد؛ اما به تدریج به سبب عدم رشد صادرات، تراز خارجی کسری می‌آورد و نیاز به تعدیل ساختاری حادث می‌شود. البته این مسأله نشان‌دهنده ضعف در بخش خارجی است که خود نتیجه صدور مواد خام می‌باشد. هر چند استثناهایی نیز وجود دارد، اما این امر نشان‌دهنده قاعده کلی زیر است: صدور مواد خام، در صورتی که باعث ایجاد ارتباط مؤثر شود و آنگاه به توسعه بخش صادرات بیانجامد، می‌تواند بخش خارجی متعادلی به وجود آورد. همین‌طور اگر افزایش کارایی در تولید مواد خام بسیار بالا باشد، قاعده

مذکور حاکم است.

مسأله مهم دیگر این است که رشد تقاضا برای مواد خام بسیار آرامتر از رشد تقاضا برای مصنوعات می باشد. به این دلیل، کشورهای صادرکننده مواد خام از سقوط رابطه مبادله رنج می برند. (۱۳)

ج. بی ثباتی دریافتهای ارزی (صادرات)

مسأله بی ثباتی نسبی دریافتهای ارزی که پیامد صدور مواد اولیه می باشد در ابعاد وسیعی مورد مطالعه قرار گرفته است. در دهه ۱۹۷۰ چند بررسی نشان داده است که درآمد صادراتی کشورهای صادرکننده مواد خام در مقایسه با درآمد صادراتی کشورهای صنعتی نوسان نسبتاً زیادی از خود نشان می دهد. بی ثباتی درآمد صادراتی اثر نامطلوبی بر رشد تولید ناخالص داخلی می گذارد. (۱۴)

د. سیاست جایگزینی واردات

سیاست جایگزینی واردات بر تولید برای مصرف در بازار داخلی به جای تولید برای توسعه صادرات تأکید می کند. علاوه بر تولید مواد خام، کشور برای ایجاد صنایع جدید می کوشد. در این فرآیند، اساساً کار با صنایع مولد کالاهای مصرفی ساده آغاز شده به فرایندهای تولیدی پیچیده می انجامد. همین طور شرکتها اقدام به تولید کالاهایی می کنند که پیشتر از خارج وارد می شده است. در سیاست مذکور، از طریق نرخ بالای تعرفه، «صنایع نوپا» حمایت می شوند. (۱۵) در مراحل اولیه جایگزینی واردات، برای حمایت از شرکتهایی که هزینه تولید بالایی دارند به محصولات خارجی تعرفه گمرکی بسته می شود؛ البته این تعرفه باید آنقدر بالا باشد که کالاهای خارجی نتوانند با محصولات تولید شده در داخل رقابت کنند. بدین ترتیب مصرف کنندگان با پرداخت هزینه بالاتر برای کالای مصرفی خود به نوعی مالیات توسعه صنعتی کشور را می پردازند.

آشکارست که این تفاوت قیمت باید موقتی باشد و تا زمانی ادامه یابد که تولیدکنندگان داخلی تجربه لازم را به دست آورده، قادر به افزایش کارایی باشند. مزایای این تعرفه برای کشور به شکل نرخ بالاتر رشد و تعدیلات ساختاری هزینه بالاتر برای

مصرف‌کنندگان داخلی را توجیه می‌کند.

ت. مزیتها

استراتژی جایگزینی واردات، در مقابل مشکلات مربوط به تخصص در تولید و صدور مواد خام یا واکنش در مقابل کاهش نسبی قیمت و تقاضای غیرفزاینده یا کاهش یابنده جهانی، ابتدا واکنشی سازنده بود. پیش‌بینی می‌شد که سیاست مزبور باعث مثبت شدن تراز پرداختهای خارجی گردد. استدلال می‌شد چون تقاضای کشور برای واردات نسبت به تولید ناخالص داخلی کاهش پیدا می‌کند، کشور با صدور اجازه برای واردات بیشتر کالاهای سرمایه‌ای فرآیند صنعتی شدن را سرعت بخشد.

پس از جنگ جهانی دوم، بسیاری بر این عقیده بودند که این سیاست برنامه مناسبی برای کشورهای توسعه‌نیافته است. اما در عالم واقع، این ذهنیت به بار نشست. برعکس، کاهش شدید تقاضا برای مواد خام در دوره بحران بزرگ و اختلال در عرضه مواد مصرفی از کشورهای صنعتی به کشورهایی که سیاست کاهش اتکا به بازارهای جهانی را پیش گرفته بودند، وضعیت اقتصادی را بحرانی‌تر کرد.

سیاست توسعه صادرات چشم‌انداز مناسب‌تری از نظر رشد و تعدیل ساختاری به وجود می‌آورد. اولاً چون توان بالقوه کشور برای سود بردن از صادرات کالایی که در آن دارای مزیت نسبی است موقتی نیست، نرخ رشد می‌تواند بهبود یابد. کشورهایی که برنامه خود را با صدور کالاهایی آغاز می‌کنند که نیاز چندانی به کارگر ماهر ندارد، می‌توانند به تدریج به تولیداتی روی آورند که به نسبت بیشتری از کارگر ماهر، سرمایه و تکنولوژی نیاز دارد. چون سیاست توسعه صادرات نیازمند نرخ ارز تعادلی و همچنین ساختار قیمت‌های نزدیک به حالت تعادلی است، می‌توان بحث کرد که مسأله تعدیل ساختاری پیش نمی‌آید. غالباً در کشورهایی که از این سیاست پیروی می‌کنند، عدم تعادل تراز خارجی اندک است و تعدیلات ساختاری موفق با گذشت زمان صورت می‌گیرد. (۱۶)

ه. معایب

توانمندی استراتژی جایگزینی واردات در ایجاد رشد و تعدیل ساختاری در اقتصاد

مورد تردید قرار گرفته است. چنین استدلال می‌شود که رشد ناشی از این سیاست پس از مدتی متوقف می‌شود. سپس فرآیند تعدیل ساختاری با مشکل مضاعفی مواجه می‌شود؛ از جمله اینکه استراتژی مزبور به لحاظ کاهش امکان رشد سایر بخش‌ها میزان عدم تعادل ساختاری را افزایش می‌دهد.

برای اینکه نرخ بالای رشد در میان مدت و بلندمدت حفظ شود، ضروریست اقتصادی که از سیاست جایگزینی واردات استفاده می‌کند جایگزینی واردات را شدت بخشد. در چنین شرایطی پیشنهاد می‌شود که برای تداوم رشد، از جایگزینی کالاهای ساده به جایگزینی محصولات پیچیده‌تر برسد. تا آنکه در نهایت کالاهای مصرفی با دوام و ماشین‌آلات در داخل تولید شود. (۱۷) تولید کالاهای پیچیده مشمول صرفه‌جویی در سطوح بالاتر تولید است. بنابراین هزینه تولید برای بازار محدود داخلی بسیار بالا می‌باشد. (۱۸) باید به خاطر داشت چون تولید داخلی عدم کارآیی بیشتری نیز دارد، در مرحله‌ای سرانجام سیاست جایگزینی واردات، که موتور رشد محسوب می‌شود، متوقف می‌گردد.

در کشورهای توسعه نیافته بزرگ، بازار کار گسترده ممکن است به تحکیم و تداوم رشد ناشی از جایگزینی واردات کمک کند. اما در کشورهای کوچک‌تر، فقدان بازار مطلوب موجب می‌شود این رشد فقط در کوتاه مدت میسر باشد. به علاوه در این گونه کشورها استراتژی جایگزینی واردات نمی‌تواند از لحاظ رشد اقتصادی به عنوان سیاستی بلندمدت در نظر گرفته شود.

اثر منفی سیاست جایگزینی واردات از نظر اصلاحات ساختاری میان مدت ناشی از تغییراتی است که در ساخت بخش خارجی به وجود می‌آورد. حمایت تعرفه‌ای هم نرخ ارز را بیش از مقدار واقعی نگاه می‌دارد؛ اما این عمل، اثری منفی بر صادرات و دریافت‌های ارزی می‌گذارد. نتیجه اینکه مقدار وارداتی که با درآمد صادراتی قابل تأمین مالی است کاهش می‌یابد. علاوه بر آن، واردات مورد نیاز در کشوری که مجری این نوع سیاست است کالاهای سرمایه‌ای، تجهیزات، قطعات یدکی و قطعات تولیدشده در خارج برای صنایع مونتاژ است. تقاضا برای این کالاها دارای کشش قیمت پایین است. کمبود نهاده‌های وارداتی و قطعات باعث کاهش تولید مؤسسات تولیدی شده، بیکاری و

هزینه متوسط بالای تولید را ایجاد می‌کند.

تغییراتی از این نوع توان واکنش تراز پرداختهای خارجی نسبت به تغییر نسبی قیمت را کاهش می‌دهد. چون تولیدات داخلی نمی‌توانند صادر شوند، اقتصاد از صرفه‌جویی مقیاس تولید بیشتر و بازار بزرگتر برخوردار نمی‌گردد. علت این امر تعرفه‌های داخلی است. از آنجا که تعرفه از صنایع داخلی در مقابل شرکتهای اقتصادی خارجی با کارایی لازم حمایت می‌کند؛ هزینه تولید در واحدهای داخلی بالا باقی می‌ماند. علاوه بر این، کاهش قیمت تقاضا برای نوع واردات مورد نیاز کشوری که از سیاست جایگزینی واردات استفاده می‌کند بسیار پایین است. جایگزینی کالاهای سرمایه‌ای خارجی با کالاهای سرمایه‌ای داخلی بسیار مشکل یا غیرممکن می‌باشد. (۱۹)

به این ترتیب اقتصاد نمی‌تواند به‌سادگی درآمد صادراتی‌اش را افزایش دهد؛ در حالی که واردات ضروری را هم نمی‌تواند کاهش دهد. بنابراین عدم انعطاف ساختاری افزایش یافته، هزینه تعدیل ساختاری نیز بسیار افزایش می‌یابد. برای مثال تغییر چشمگیر در نرخ ارز ضروری می‌شود، تا به این ترتیب در تراز پرداختهای تجاری بهبود حاصل شود. تقلیل ارزش پول ممکن است در کوتاه‌مدت اثر نامطلوب به‌جای گذارد. حامیان استراتژی جایگزینی واردات عقیده داشتند که می‌توان از تعدیلات ساختاری چشم‌پوشی کرد.

اگر دسترسی به بازارهای جهانی برای محصولات داخلی ممکن نیست، نیازی به پایین نگه‌داشتن هزینه‌ها و قیمت‌های داخلی به منظور سازگاری با بازارهای بین‌المللی نیست. اما کشورهایی که از سیاست جایگزینی واردات استفاده می‌نمایند، چون به‌طور فزاینده‌ای به واردات کالاهای سرمایه‌ای وابسته می‌شوند و از کمبود ارز آسیب می‌بینند، ناگزیر از پذیرش مقداری تعدیلات ساختاری هستند.

به دلیل کمبود ارز، گاه دولتها مجبور به استفاده از سیاست پولی برای تعدیل ساختار اقتصادی می‌شوند. در این‌گونه موارد، دولتها به روشهایی چون کنترل و تخصیص ارز برای محدود کردن واردات دست می‌زنند. (۲۰) مخارج ارزی غالباً به‌طور خودکار با دریافتهای ارزی محدود می‌گردد. کشوری که از سیاست جایگزینی واردات استفاده می‌کند و نرخ تورمی بالاتر از متوسط نرخ تورم شرکای تجاری‌اش دارد، معمولاً نرخ ارز

رسمی را تغییر نمی دهد. در این مورد، با گذشت زمان صادرات سنتی کشور مزبور قدرت رقابت را از دست می دهد، در نتیجه درآمد ارزی نیز کاهش می یابد. به علاوه قیمت های کالاهای خارجی به پول داخلی ثابت مانده یا به نسبت کمتری افزایش می یابد، بنابراین واردات ارزاتر می شود. با ثابت نگاه داشتن نرخ ارز، تفاوت بین عرضه و تقاضای ارز افزایش می یابد. اما کنترل های ارزی تقاضای مؤثر را تا حد دریافتهای ارزی پایین نگاه می دارد. در این مرحله است که انگیزه برای معامله ارز با نرخ بالاتری از نرخ رسمی به وجود می آید.

بازار سیاه ارز ضربه دیگری است که به ساختار اقتصادی کشور توسعه نیافته وارد می شود. در این حالت چون بانک مرکزی نمی تواند چیزی را که در اختیار ندارد بفروشد، در نهایت مخارج ارزی به صورت خودکار تا حد دریافتهای ارزی خارجی محدود می گردد. چون کنترل ارز به طور خودکار عمل می کند، اختلالات ناشی از آن مخفی هستند و به خاطر مخفی بودن، بسیار بزرگ می شوند. با افزایش عدم تعادل ساختاری عملکرد اقتصادی بدتر می شود. نرخ ارز ناموزون قیمت مواد خام را پایین نگاه می دارد؛ در حالی که هزینه های داخلی افزایش می یابند. در مقابل، قشر کشاورز نیز، به علت عدم رضایت از قیمت محصولات کشاورزی، میزان کشت را کاهش می دهد. به این ترتیب کشور روزبه روز به مواد غذایی خارجی وابسته تر می شود. واردات مواد غذایی خارجی در بازارهای داخلی با قیمت مصنوعی پایین فروخته می شود. هم اکنون در کشورهای نفت خیز حاشیه خلیج فارس، همانند ایران سالهای قبل از انقلاب اسلامی، کالاهای خارجی به حدی ارزان قیمت و با کیفیت می باشد که تولید آن در داخل اصلاً سود ندارد. از طرفی کاهش تولید کشاورزی، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی را کاهش داده، کشور قدرت گذارسانی به جمعیت خود را از دست می دهد.

در عین حال ارزان شدن کالاهای تولید شده در خارج، نقش تولیدکنندگان داخلی را در عرضه نهاده ها به بخش تولید مصنوع کاهش می دهد. در نهایت درآمد ارزی هم قادر به تأمین هزینه واردات ضروری نخواهد بود. کارخانه های داخلی، حتی کارخانه هایی با کارایی بالا نیز تولید و اشتغال را به خاطر عدم دسترسی به قطعات مورد نیاز کاهش می دهند. نتیجه این فعل و انفعالات اینکه، با وجود زمینهای قابل کشت بسیار، عرضه

مواد غذایی به حد کافی نمی‌رسد. علاوه بر اثر نامطلوب سیاست جایگزینی واردات در رشد و تعدیل ساختاری یک مسأله دیگر نیز وجود دارد. و آن عدم پاداش‌دهی کارآیی اقتصادی پویاست.

به سبب اینکه سود بنگاه‌های اقتصادی بیشتر به تعرفه‌های حمایتی واردات خارجی بدون حقوق گمرکی و دسترسی به ارز خارجی با نرخ غیرواقعی بستگی دارد تا صرفه‌جویی در هزینه تولید، کارآیی اقتصادی پاداش مناسب دریافت نمی‌کند. مؤسسات داخلی حمایت‌شده به دلیل اندازه کوچک بازار داخلی (انحصار)، برای کاهش هزینه انگیزه‌ای ندارند. به علاوه انگیزه‌ای هم برای بکارگیری روشهای برتر در آنها وجود ندارد. اگر قیمت‌های جهانی کالای مورد نظر کاهش یابد یا هزینه تولید داخلی افزایش یابد، افزایش تعرفه گمرکی ساده‌تر از کاهش هزینه واحدهای داخلی می‌باشد. (۲۱)

پیشنادهایی برای موفقیت سیاست جایگزینی واردات

با آشکار شدن معایب بسیار استراتژی جایگزینی واردات تمایل به استراتژی بدیل توسعه صادرات قوت می‌گیرد. عواملی که به ایجاد این تحول کمک می‌کند به شرح زیر می‌باشند:

۱. استفاده از نرخ تعرفه ارزش یکسان برای واردات کالاهای ساخته‌شده به منظور ایجاد امکان ارتباط پسینی
۲. تعیین تعرفه در سطحی که تنها از صنایع نوپای با امکان بلوغ حمایت کند. اجتناب از کمک هزینه تعرفه‌ای به صنایعی که هیچگاه امکان خلاصی از وابستگی به حمایت را ندارند ضروری است.
۳. تعیین زمان خاص برای کاهش تعرفه تا حد صفر.
۴. کمبود ارز؛ مسأله تعدیل ساختاری در نظر گرفته شود و سیاست ارزی برای حل آن به کار گرفته شود؛ نه اینکه تعرفه افزایش داده شود.

برخی از کشورهای توسعه‌نیافته در دهه ۱۹۷۰، به جای تأکید بر تولید کالا برای بازار داخلی، به سیاست تولید کالا برای صادرات روی آوردند. تا امروز این سیاست در

کشورهای مزبور بسیار موفقیت آمیز بوده است. این کشورها، که امروزه به «جوامع تازه صنعتی شده» معروف شده‌اند، همگی از نرخ بالای رشد و ذخایر ارزی قابل ملاحظه برخوردار شده‌اند. کشورهای کره جنوبی، سنگاپور و تایوان و در این اواخر نمونه تایلند مثالهای بارزی از موفقیت سیاست توسعه صادرات می‌باشند. در ذیل به اختصار به این سیاست اشاره می‌کنیم.

استراتژی توسعه صادرات و ساختار توسعه نیافتگی

با تعریف فوق، سؤال بعدی این است که روند تغییر در استراتژی چگونه شکل می‌گیرد. در پاسخ می‌توان گفت که کشور تولید مواد خام را کنار گذارده و تولید صنعتی با هدف دستیابی به بازارهای خارج را آغاز می‌کند. غالباً کالاهایی برای تولید انتخاب می‌شوند که از عوامل مزیت نسبی در تولید بهره‌مند هستند. (۲۲)

در کشورهای توسعه نیافته این عامل کارگر غیرماهر است. موفقیت این سیاست مرهون آن نوع سیاست گمرکی است که تبعیض (منفی) برای صادرات ایجاد نکند. تعرفه گمرکی بر نهاده‌های وارداتی مورد استفاده در صنایع صادراتی ضدمولد می‌باشد. نرخ ارز بیش از واقع ارزش‌گذاری شده نیز نامناسب است. کشورهای تازه صنعتی شده آسیا نمونه موفق از سیاست توسعه صادرات هستند. برزیل و ترکیه در دهه ۱۹۸۰ را نیز می‌توان از این گروه به حساب آورد.

در اینجا به مزایا و همچنین مسائل نهادی مربوط به توسعه نیافتگی در استراتژی توسعه صادرات اشاراتی خواهیم کرد. در صورت عملی شدن این سیاست، حفظ نرخ واقعی ارز در سطح تعادلی از اهمیت بسیاری برخوردار می‌شود. اگر نرخ ارز بیش از حد ارزش‌گذاری شده باشد، باید اثر آن با کمک هزینه صادرات خنثی گردد. استراتژی توسعه صادرات در قالب مجموعه‌ای از سیاستهای تجاری تعریف می‌شود که باعث می‌گردند علائم راهنمای قیمت بین تولید برای بازار داخلی یا خارجی بی‌طرف باشند و هیچ تعصبی علیه صادرات وجود نداشته باشد. در تعریف دیگر، سیاست توسعه صادرات به معنی آزادسازی تجاری است. البته با وجود نرخ تعادلی ارز و عدم وجود کنترل‌های صادرات و واردات، نرخ ارز نمی‌تواند غیر از سطح تعادلی قرار گیرد.

توسعه نیافتگی و مسائل نهادی

اقتصاددانان نمادگرا دلایلی دیگر برای توسعه برخی از کشورها و توسعه نیافتگی برخی دیگر ارائه کرده‌اند. این گروه عقیده دارند که کم بودن نرخ پس‌انداز، ضعف انباشت سرمایه و بدکار کردن مکانیسم بازار و... معلول هستند و تفاوت بنیادی میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته ناشی از تفاوت در ساخت نهادهای سیاسی (حکومت)، قضایی (قوانین) و اقتصادی (یعنی بانکها و مؤسسات اعتباری) می‌باشد. به نظر این گروه، موفقیت کشورهای پیشرفته غربی بیشتر ناشی از موفقیت در ایجاد نهادهای مناسب برای رشد است؛ نهادهایی که به تولیدکنندگان امکان می‌دهد تا در فضای اعتماد و امنیت به فعالیت پردازند. پیشاهنگ ایجاد چنین نهادهایی انگلیسی‌ها بودند. اینان نظامی قضایی به وجود آوردند که به توسعه تجارت کمک می‌کرد. در کنار این مسأله با ایجاد نظام بانکی مناسب و نظام بیمه کارآ، عدم اعتماد و اطمینانهای موجود را از میان برداشتند. به عقیده مدافعان اقتصاد نهادی، عامل موفقیت یا شکست در توسعه اقتصادی هر کشور تکامل این نهادهاست.

عملکرد نهادهای سیاسی، قضایی و اقتصادی رفتار افراد را به عنوان سرمایه‌گذار، مدیر بازرگانی، کارمند، مصرف‌کننده و وام‌گیرنده تحت تأثیر قرار می‌دهد. این رفتاری است که جهت و آهنگ رشد اقتصادی را تعیین می‌کند. علاوه بر تأثیر عملکرد نهادهای فوق، ساختار نهادهای اجتماعی نیز بر فعالیتهای اقتصادی اثر می‌گذارند و عواملی همچون عادات اجتماعی، عادات کار کردن و نیز شیوه زندگی مناسب یا غیر مناسب برای توسعه را مشخص می‌کند. نهادهای ایجاد شده در کشورهای توسعه نیافته عموماً نهادهایی هستند که عدم اعتماد و اطمینان ایجاد می‌کنند. این مسأله باعث می‌شود که منابع اقتصادی به سوی فعالیتهای کم‌تر مولد با ثمردهی سریع جهت‌گیری نماید. ناگفته نماند که در کشورهای توسعه نیافته، همراه با رشد اقتصادی، غالباً عدم اعتماد به دستگاه حکومتی و عدم اطمینان بازدارنده نیز افزایش می‌یابد. علاوه بر این، نهادهای قضایی نیز در کشورهای توسعه نیافته عقب‌ماندگی را تشدید می‌کنند. همین‌طور مقررات پیچیده و کنترل‌های دست‌وپاگیر اقتصادی موجب اتلاف وقت فراوان و ایجاد فساد اداری می‌شود. این مقررات و قوانین و کنترل‌های بسیارست که باعث ایجاد اقتصاد زیرزمینی یا اقتصاد

سایه‌ای می‌شود. (۲۳)

متداولترین اشکال فعالیتهای سایه‌ای یا زیرزمینی در کشورهای در حال توسعه عبارت هستند از:

۱. رشوه‌دهی و رشوه‌خواری
۲. دزدی و حیف و میل اموال عمومی به وسیله ارگانهای دولتی و کارمندان رده بالا
۳. فرار از پرداخت مالیات
۴. پارتی بازی و سوءاستفاده از مقام
۵. تولید غیرمجاز
۶. وجود بازارهای سیاه برای کالاهای کمیاب در کشورهایی که کالاها جیره‌بندی می‌شوند.
۷. سوءاستفاده در تجارت خارجی و صدور و ورود کالا
۸. خرید و فروش غیررسمی ارز خارجی. (۲۴)

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالبی که از نظر گذشت نتیجه می‌گیریم که تماس اقتصادهای سرمایه‌داری بالغ با کشورهای سرمایه‌داری پیرامونی باعث توسعه نیافتگی نسبی یک گروه و توسعه نیافتگی گروه دیگر شده است. کشورهای توسعه نیافته برای کاهش فاصله خود با کشورهای توسعه یافته صنعتی شدن سریع را هدف قرار دادند. سیاست جایگزینی واردات در این فرآیند انتخابی، امکان صنعتی شدن محدود را فراهم می‌آورد. در مراحل بالاتر، صنعتی شدن غالباً مواجه با مصائب عدیده می‌گردد. کشورهای توسعه نیافته‌ای که برای صنعتی شدن کوشش می‌کنند، به واردات کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی‌ای که خود نمی‌توانند به میزان کافی تولید نمایند نیازمند می‌گردند و برای واردات باید ذخایر ارز خارجی در اختیار داشته باشند که تنها معدودی از این کشورها از این موهبت برخوردارند. اکثر کشورهایی که به سیاست جایگزینی واردات روی آورده‌اند، با کسری تراز پرداختهای خارجی دست به گریبان هستند. امکانات در دسترس این جوامع برای از میان برداشتن کسری تراز پرداخت محدود می‌باشد. بسیاری

از این کشورها از مکانیزمهای داخلی مختلفی برای کنترل خروج منابع ارزی استفاده کرده‌اند.

سیاستهای ضدتورمی به منظور کاهش سقف واردات عموماً چندان مقبول نیستند، زیرا بیکاری ایجاد می‌کنند. کنترل ارز نیز مشکلاتی مانند بازار سیاه ارز به وجود می‌آورد. گروهی از کشورها از سیاست توسعه صادرات بهره برده‌اند، از جمله جوامع شرق آسیا. مضاف بر آن در اکثر کشورها مشکلات ساختاری مانع رشد اقتصادی می‌گردد که تعدیل ساختاری برای رفع این مشکلات، گرچه نه با شتاب زیاد، می‌تواند کارساز باشد.

یادداشت‌ها

1. Raymond Vernon, "Sovereignty at Bay, Ten Years Later", *International Organization* (Summer 1984), pp.517-529.
۲. برای مطالعه بیشتر در این مورد رجوع شود به حسین سیف‌زاده، نظریه‌های مختلف درباره‌ی نوسازی و دگرگونی سیاسی، چاپ سوم (تهران: قومس، ۱۳۷۵)، بخش دوم.
۳. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۴)، صص ۳۲-۳۶.
4. Fernando Henrique, Cardoso & Enzo Faletto. *Dependency & Development in Latin America* (California: University of California Press 1949).
5. Guillermo O'Donnell, "Tensions in Bureaucratic Authoritarian State & The Question of Democracy", in *The New Bureaucratic Authoritarianism in Latin America* Eds: David Collier (New Jersey: Princeton University Press, 1979), pp.285-315.
6. Andre Gunder Frank & Barry Kogills, *The 5000 Years World System, An Interdisciplinary Introduction* (London: Routledge 1993), pp. 3-59.
7. Immanuel Wallerstein, *The Modern World System*, vol I & II (New York: Academic Books, 1974 & 1980).
8. Arthur Maculén. *The Political Economy of Backwards in Perspective or the Economic Problem.*

9. Paul Baran, *Political Economy of Growth* (New York: Monthly Review Press, 1967), pp.6-7.

۱۰. افول کشاورزی را می‌توان به‌طور مستقیم ناشی از به‌صرف رسیدن تقریباً تمامی عواید نفت و وام‌های خارجی در شهرها، بخش صنایع و ساختمان‌سازی دانست که نتیجه مستقیم اصلاحات ارضی بود. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: محمدعلی (همایون) کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: پاپیروس، ۱۳۶۸)، صص ۱۲۶-۱۲۳.

11. Celso Furtado. *Elements of Theory of Underdevelopment, Underdevelopment Structure* (London: Preager, 1966), pp.33-43.

۱۲. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:

Militawy Balance 1995-96 (London: IISS, 1995).

۱۳. مهدی تقوی، تجارت بین‌الملل (تهران: انتشارات پیشبرد، ۱۳۶۹)، فصول سه و چهار.

۱۴. برای مطالعه بیشتر در این مورد رجوع کنید به: احمد ساعی، درآمدی بر مسائل سیاسی اقتصادی جهان سوم (تهران: قومس، ۱۳۷۴)، فصل دوم.

15. J. Rolimson & J. Eutwell, *An Introduction to Modern Economics* (New York: Macgraw Hill 1973).

16. W. H. Hemphill, *Trade Strategies for Growth & Adjustment* (New York: IMF Institute, 1991), pp.17-24.

17. *Ibid*, p.24.

18. H. Magint, *The Economic of the Developing Countries* (London: Praeger 1964), pp.156-157.

۱۹. تقوی، پیشین، صص ۲۰۸-۲۰۹.

20. D. Black & Walters, *The Politics of Global Economic Relations*, Englewood (liffs N.J: prentc hale, 1992), p.203.

21. W. H. Hamphill, *op.cit*.

& K. B. Gyittin, & J. L. Evas. *Politics for Industrialization In Underdevelopment & Development*, H. Bernation, pp.216-232.

۲۲. برای مطالعه رجوع کنید به:

نظریه تجارت بین‌الملل، ترجمه مهدی تقوی (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱).

۲۳. بیژن فهیمی، «در جست‌وجوی راه‌های توسعه اقتصادی - نهادی و مسائل کشورهای کمتر توسعه‌یافته» و رونق، شماره ۱۳ و ۱۴ (دی و بهمن ۱۳۷۰)، صص ۸-۴.

۲۴. جواد کوروش، «اقتصاد سایه‌ای؛ اشکال و آثار آن بر روند تکامل اقتصاد جامعه»، ماهنامه جامعه سالم، اسفند ۱۳۷۰، ص ۸-۶؛ همچنین پیروز خلعتبری، «اقتصاد زیرزمینی»، رونق، شماره ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹).



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی